

بسم الله الرحمن الرحيم

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره: ۲)

منظور از این که گفته می شود «در قرآن کریم تردیدی نیست» چیست؟

مسلم است که میان موجودات آسمانی، آنهایی که از آسمان به این جهان نگاه می کنند و نزد خداوند و در پیشگاه حقیقت هستند، برای آن ها در این کتاب، تردیدی نیست. قرآن، کتابی یقینی است و مطالب و معارف آن یقینی است. اما اگر این بی تردیدی و بی شکی نسبت به ما باشد، چه معنایی دارد؟ ما که سراسر تردید هستیم و غیر از تردید چیزی در زندگی نداریم، چگونه می توانیم وارد محضر قرآن شویم، و در آن تردیدی نداشته باشیم؟ این «بی تردیدی» را خداوند به تناسب خودش بیان نمی کند، بلکه به تناسب ما انسان ها می گوید؛ یعنی این ما هستیم که نباید نسبت به آن دچار تردید شویم. اما چگونه است که با این همه تردید، گفته می شود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ هیچ تردیدی نیست. گویا این بی تردیدی ناشی از این است که انسان وقتی در محضر قرآن قرار می گیرد، این محضر واقعی و این حضور تمام و کامل باشد. ما قرآن را می خوانیم، به آن توجه می کنیم و گمان می کنیم در آن تدبر و حتی تفسیر می کنیم؛ اما در حقیقت گرفتار تمام اندیشه ها، ذهن ها، تفکرات، تخیلات، آمال و آرزوها، و قلعه های خودساخته و زندگی و جهانی هستیم که خودمان ساخته ایم. در ظاهر به محضر کتابی می رویم که خداوند برای ما فرستاده است، اما در واقع در جهانی به سر می بریم که ساخته ذهن و توهم خود ماست. از این رو، ما نزد قرآن خودمان می رویم، نه نزد قرآن خداوند. برای اینکه بتوانیم از این قرآن و جهان خودساخته خارج شویم و در محضر قرآن برویم، مواجهه با قرآن داشته باشیم و مخاطب آن قرار بگیریم، باید این جهان را رها کنیم؛ حداقل برای آن لحظاتی که قرآن می خوانیم، برای یک آیه، حتی هنگام دیدن قرآن .

تجربه دیگری که من از نزدیک دیده ام این است که آنهایی که توانسته اند این توهم و اذهان خودشان را برای لحظاتی کنار بگذارند، گاهی حتی قبل از اینکه قرآن را باز کنند، وقتی که کتاب قرآن، این جلد قرآن را در دست می گیرند، حالاتشان متفاوت می شود. این چیزهایی است که من با چشم های خودم دیده ام. گاهی چنان فشار و هیجان آن چیزی که یافته اند در آن ها مشهود است و من می بینم که متوجه می شوم فرد حتی نمی تواند این جلد را باز کند؛ از جلد قرآن آن سوتر برود .

اگر انسان بتواند لحظاتی، وقتی در این محضر قرار می‌گیرد و در مواجهه با قرآن قرار می‌گیرد، این دنیای خودساخته‌اش را برای چند لحظه یا چند دقیقه رها کند، آن وقت مخاطب این قرآن قرار می‌گیرد. چه مخاطبی! این مخاطبه شکل می‌گیرد؛ او آمده در این محضر، این مواجهه، و در این حضور قرار بگیرد.

وقتی در این حضور قرار می‌گیرد، از آن مبدأ حقیقت قرآنی به او خطاب می‌شود و چیزهایی درک می‌کند که تا لحظه پیش اصلاً تصور نمی‌کرده است. همان آیات را قبلاً بارها و بارها شنیده است، اما این بار آن آیات - اگرچه همان آیات تکراری هستند - برای کسی تکراری است که از جهان و وهم خود و از همه آن چیزی که برای خود خلق کرده خارج نشده است. اما کسی که خارج شده، وقتی به اینجا می‌آید، چیز دیگری می‌بیند. بار دوم، سوم، دهم، هزارم؛ هر بار که می‌آید، اگر انسان بتواند برای لحظاتی از این جهان خودساخته فاصله بگیرد و واقعاً بیاید و در برابر قرآن بنشیند، همین که این کتاب را در دست می‌گیرد (جلد قرآن)، وارد مخاطبه و مواجهه با قرآن می‌شود و چیزهایی را می‌شنود، می‌بیند و می‌فهمد که پیش از آن برایش ممکن نبود.

گاهی این چنان شدید است که وقتی دوباره از این محضر خارج می‌شود و وارد زندگی عادی می‌شود - همان دنیای تباه و بی‌حاصل و وهم‌آلودی که از قبل برای خود ساخته - تمام آن چیزی که در آن لحظات یاد گرفته بود، همه فراموش می‌شود. در واقع این فراموشی نیست؛ بلکه از یک دنیا به دنیای دیگری آمده است. مانند کسی که خواب شیرین و رؤیای زیبایی دیده است؛ وقتی بیرون می‌آید، فقط چیزی وهم‌آلود و مه‌آلود از آن رؤیا در یادش می‌ماند. از آن جهان عظیم، از آن همه نور و زیبایی، دیگر در این دنیای زیبا نیست؛ او در دنیای دیگری است. آن دنیا، دنیای حقیقت است، دنیای برتر است؛ دنیایی که با قرآن داشته است. و این دنیا، دنیای وهم است؛ دنیای تباهی است؛ دنیای بی‌حاصلی است؛ دنیایی که انسان در آن می‌گردد و هیچ چیز پیدا نمی‌کند.

تفاوتی هم ندارد که زندگی انسان خوب باشد یا بد، مؤمن باشد یا کافر، دین داشته باشد یا نداشته باشد، ملحد باشد یا هر چیز دیگر. به محض اینکه بیاید و بتواند لحظاتی این مواجهه را انجام دهد، این برای او رخ می‌دهد. این‌ها چیزهایی نیست که من از روی اعتقاد بگویم؛ این تجربه‌ای است که من با چشمان خود در انسان‌های دیگر دیده‌ام. حتی آدم‌هایی که گاه زندگی‌های تباهی دارند، وقتی از این زندگی خسته می‌شوند و می‌آیند، گاهی این حالتشان، مواجهه‌شان و هجرت‌شان شدیدتر است. آن هجرت موقت، آن هجرتی که دقایقی طول می‌کشد، گاهی بسیار شدیدتر است. فاصله‌ای که میان آن لحظات و زندگی‌شان پیدا می‌شود به مراتب شدیدتر است.

اما انسان‌های متوسطی مثل ما که پیوسته در این شرایط قرار داشته‌ایم، گاهی این سو و گاهی آن سو، این‌ها کارشان سخت‌تر است؛ تا انسان تغییراتی در زندگی خود ندهد، نمی‌تواند این مواجهه را داشته باشد. تغییراتی در این زندگی‌ای که برای خود درست کرده، اهدافی که برای خود ایجاد کرده، حالاتی و چیزهایی که به‌عنوان وظیفه‌اش تعریف کرده، کارهایی که باید انجام دهد، و معارفی که برای خود ساخته است؛ حتی باورهای نیمه‌کاره‌ای که شکل داده است. گاهی همین‌ها اثر بازدارندگی شدیدتری دارند .

انسانی که هیچ کدام از این‌ها را ندارد - یک دزد، یک سارق، انسانی که هیچ چیزی از این‌ها در زندگی‌اش نیست - وقتی به‌صورت اتفاقی با یک آیه قرآن مواجه می‌شود، گاهی این **مواجهه اثر شدیدتری** دارد. گاهی کسی که قرائت قرآن دارد، دیرتر به این حقیقت می‌رسد از کسی که توجهی ندارد، نخوانده است و اصلاً برنامه‌ای برای قرائت قرآن ندارد. اما چاره‌ای نداریم. در هر شرایطی که هستیم، سخت یا راحت، کم یا زیاد، چه مجبور باشیم زندگی را زیر و رو کنیم و همه چیز را به هم بزنیم، و چه مجبور نباشیم، هر کاری که لازم است باید انجام دهیم. **چگونه ممکن است که انسان بدون استفاده از این متن مقدس، از این منبع نور، از این ثقل اکبر، به جایی برسد؟ اصلاً چه عقل سلیمی می‌پذیرد که چنین منبع عظیمی باشد و انسان به آن توجه نکند؟ همه معنویات، آخرت و وظیفه، هیچ کدام آن لذت، آن طراوت و آن لحظات خاصی را که انسان با شنیدن یک آیه قرآن - به شکل صحیح و با مواجهه صحیح - تجربه می‌کند، در خود ندارند. آیا هیچ انسان عاقلی وجود دارد که از آن آگاه باشد و از آن صرف نظر کند؟ هرگز.**